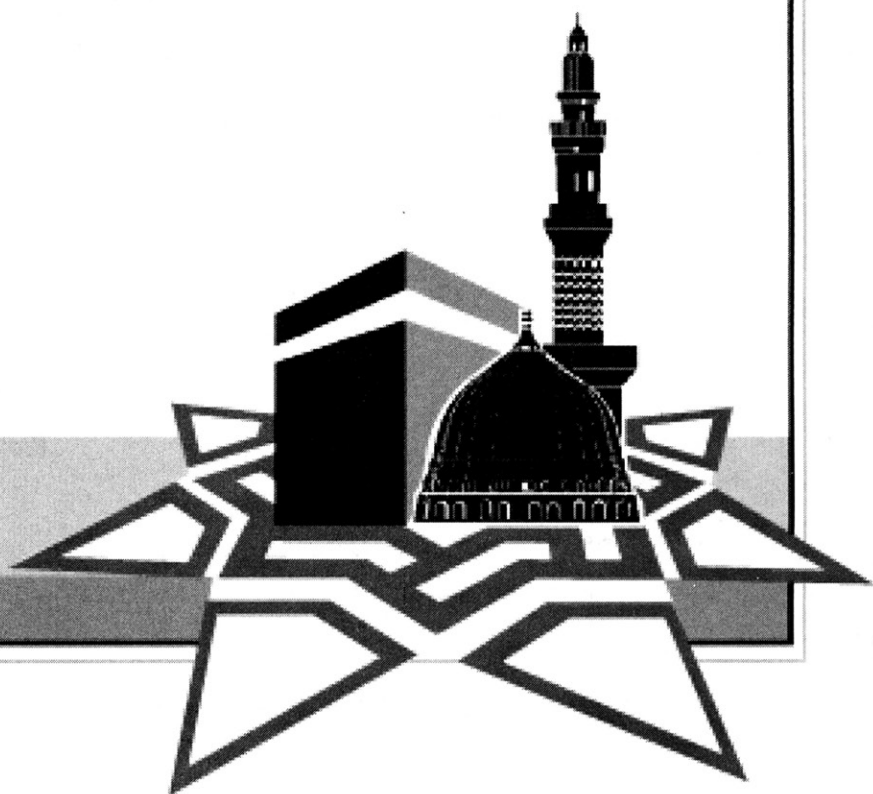


تاریخ و رجال



عقیل بن ابوطالب

در میزان تاریخ صحیح

محمد صادق نجمی



بطوری که در مقاله گذشته اشاره نمودیم مخالفان خاندان عصمت، بخصوص امویها، بر اساس کینه خاصی که نسبت به عقیل در دل داشتند، برای تحقیر و شکست شخصیت وی تلاش فراوان نمودند و می‌توان محور این تلاش را در سه موضوع از حوادث زندگی وی، بدین ترتیب خلاصه نمود:

(۱) اسلام و هجرت عقیل

(۲) ملاقات وی با معاویه

(۳) عدم حضور او در جنگها

آری این سه موضوع از دوران زندگی عقیل، مورد توجه مخالفان بوده و مورد بهره‌برداری تبلیغی آنان بر ضدّ برادر امیرمؤمنان علی - ع - قرار گرفته است و تا آنجا که ممکن بوده، بزرگ نمایی کرده‌اند و بعنوان مطالبی حساس مطرح نموده‌اند و این مطالب به تدریج با تعبیرات مختلف از سرزبانها به کتابهای دست ساخته سیاست، بنام «منابع تاریخی» راه یافته و موّرخان و رجال شناسان خودی و دوستان اهل بیت نیز تأثیر پذیرفته و بدون توجه



به حقيقت امر، همان راه را پيموده‌اند. گاهی با اشاره و تلويح و گاهی به صراحت، همان نظريات خلاف را مورد تأييد قرار داده‌اند و از اين روست که راه شناخت صحيح برای خواننده نيز مشکل گرديده است؛ زيرا محور بحثها و مطالعات، نوعاً همان منابع بوده و قيافه عقيل بنی هاشم هم از همين دريچه و با همين عينک مورد مطالعه قرار گرفته است. بايد گفت که در مقابل همه اين جريانات انحرافی، باز هم می‌توان از گوشه و کنار منابع، مطالبی و لو به اندازه کم و نارسا، به دست آورد که بتواند هر شخص منصف را تا حدی با حقيقت آشنا کند و غبار اوهام را، که در قرنهای گذشته بر تاريخ زندگي عقيل نشسته است، برطرف سازد.

عقيل از دیدگاه رجال شناسان اهل سنت:

قبل از بررسی مطالب سه گانه که پيشتر اشاره شد، لازم است در اینجا به عنوان استدراک و تکميل بحث «حديث پیامبر از زبان عقيل»، که در مقاله گذشته آوردیم، نگاهی داشته باشیم به نظريه رجال شناسان اهل سنت.

در اين بحث «شخصيت عقيل از دیدگاه رجال شناسان اهل سنت» اين مطلب مطرح است که تخصص آنها علم رجال و کارشان معرفي ناقلان حديث از لحاظ موقعيت معنوی و مورد اعتماد بودن آنها و يا عکس آن است. اينان عقيل را نه از نظر کثرت و قلتِ حديث و نه از زاويه تاريخ و صحابی بودن، بلکه از اين جهت از وی ياد کرده‌اند که او از رجال حديث و ناقلان اثر و سنت رسول خدا - ص - است. از جمله رجال شناسان و منابعی که در اختيار داریم عبارتند از:

۱ - سرسلسله رجال شناسان اهل سنت، ابوحاتم رازی (متوفای ۳۲۷ هـ. ق.) است که عقيل را جزء ناقلين حديث معرفي کرده و کسانی را که از وی اخذ حديث نموده‌اند، چهار نفر می‌شمارد و چنین می‌گويد:

«عقيل جزء صحابه رسول خدا است و ناقلان حديث پیامبر از وی؛ عبارتند از:

موسی بن طلحه، عطاء بن ابی رباح، حسن (بصری) و مالک بن ابی عامر»^۱

۲ - و از کسانی که عقيل را با اين سمت معرفي نموده است، ابن حجر عسقلانی است در «تهذيب التهذيب»، ولی او تعداد ناقلان حديث از عقيل را هفت نفر ذکر نموده، می‌نويسد: «نقل کنندگان حديث از وی؛ عبارتند از فرزندش محمد، نواده‌اش عبدالله بن محمد و

علاوه بر اینها عطاء، ابوصالح سَمَّان، موسی بن طلحه، حسن بصری و مالک بن ابی عامر اصبحی^۲.

ابن حجر در کتاب دیگرش «تقریب التهذیب» نیز از عقیل به عنوان یکی از رجال حدیث یاد نموده است.^۳

۳- حافظ شمس الدین ذهبی، ناقلان حدیث از عقیل را همانند ابن حجر، به استثنای مالک بن ابی عامر، می‌شمارد و می‌نویسد: «روی عنه ابنه محمد و...»^۴

اسلام عقیل و مهاجرت او

همانگونه که اشاره شد، اولین جوسازی بر ضد عقیل را می‌توان موضوع «اسلام آوردن» و همچنین «مهاجرت او به مدینه» دانست؛ زیرا از آنجا که سردمداران و رؤسای خاندان اموی، تا مرحله قطعی شکست ستون فقرات کفر و تا پیروزی قطعی اسلام، در جزیره العرب در شرک و بت پرستی خود باقی ماندند و همچنان پرچم کفر را به دوش کشیدند و با فتح مکه به دست مسلمانان مجبور به قبول ظاهری اسلام گردیدند و این موضوع در پیشانی این خاندان، که بعدها خود را بعنوان جانشینان پیامبر مطرح نمودند، به صورت لکه ننگی باقی بود و لذا این خاندان و حامیانشان برای کم رنگ نشان دادن این لکه سیاه، به هر وسیله ممکن دست یازیدند. یکی از ترفندهایشان این بود که در این عمل برای خود شریک بتراشند و عضوسازی نمایند آنهم از بنی هاشم!

برای رسیدن به این هدف در کنار تأمین هدفهای دیگر، عقیل پسر عموی رسول خدا - ص - و برادر امیر مؤمنان علی - ع - را برگزیدند و بر ضد وی جوسازیها کردند و دروغها پراکندند.

در این میان مورخان اهل سنت نیز بر اساس همان جوسازیها و دروغ پردازیها، در این مورد حرفهای مختلف و متناقضی را عنوان نمودند، تا جایی که وانمود کردند اسلام و مهاجرت عقیل بعد از فتح مکه بوده است! درست به موازات کسانی که پس از فتح مکه با اجبار و اکراه تظاهر به اسلام نمودند!

در مقاله پیش نمونه‌هایی از این نظرات را نقل کردیم و در اینجا فقط مطلبی از بلاذری می‌آوریم؛ او می‌گوید:



«و اما عقیل بن ابیطالب... اُسَرِ یوم بدر مع قریش ففداه العباس بأربعة آلاف درهم و كان اسلامه بعد الفتح»^۵

«عقیل فرزند ابوطالب در جنگ بدر همراه قریش بود که به اسارت مسلمانان درآمد و عباس چهار هزار درهم داد و او را آزاد کرد و پس از فتح مکه اسلام را پذیرفت.»

مسلمان شدن عقیل در تاریخ صحیح

بدلائلی که در مقاله گذشته از منابع اهل سنت نقل نمودیم، چند نفر از بنی هاشم قبل از جنگ بدر در مکه به اسلام گرویده بودند و بنا به مصالحی و از روی تقیه، از اظهار آن امتناع می ورزیدند و شرکت نمودن آنان به همراه مشرکین در جنگ بدر نیز از روی اجبار و اکراه بوده است.^۶ و لذا رسول خدا - ص - به اصحاب خود دستور داد که «در این جنگ (بدر) تعدادی از بنی هاشم شرکت نموده اند که نیازی در جنگ نداشتند، اگر به آنان دست یافتید از ریختن خونشان خودداری کنید»، که از جمله آنان عباس، عقیل و ابوالبختری بودند.^۷

عقیل و عباس پس از آنکه در جنگ بدر به اسارت مسلمانان در آمدند، اسلام خود را علنی نمودند. ابن قتیبۀ دینوری در این مورد می گوید:

«فاسلم العباس و أمر عقیلاً فأسلم، و لم یسلم من الأسارى غیرهما»^۸

«از اسیران مکه که در اختیار مسلمانان قرار گرفته بودند، بجز عباس و عقیل کسی اسلام را نپذیرفت.»

مسلمان شدن عقیل اگر قبل از جنگ بدر هم نبود، بطور مسلم و یقین در جنگ بدر و از سال دوم هجرت، به اسلام گرویده و جزء مسلمانان بوده است.

هجرت عقیل در تاریخ صحیح

در مورد مهاجرت عقیل به مدینه، آنچه از منابع شیعه به دست می آید و شواهد و قرائن عقلی نیز آن را تأیید می کند، این است که او پس از آن که در جنگ بدر اسلام خود را علنی ساخت و به مکه مراجعت نمود، فشار مشرکین بر وی به عنوان یک مسلمان و یکی از نزدیک ترین اقوام پیامبر، شدیدتر شد و سکونت در محیط مکه برایش غیر قابل تحمل گردید و سرانجام به فاصله کوتاه از جنگ بدر و در ماههای آخر سال دوم، به سوی مدینه هجرت

نمود و به سایر مهاجران و خاندان بنی‌هاشم در این شهر پیوست.

چند شاهد تاریخی بر این مطلب:

(۱) حضور عقیل در مراسم ازدواج امیر مؤمنان - ع - با حضرت زهرا - سلام الله علیها -

باید توجه داشت که جنگ بدر در آخر جمادی‌الثانی سال دوم هجرت رخ داده و ازدواج امیر مؤمنان با فاطمه زهرا - س - پنج ماه پس از این جنگ در اول یا ششم ذی حجه همان سال و مراسم زفاف آنان در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم سال سوم هجرت واقع شده است.^۹

طبق گفته منابع شیعه، عقیل در دو مرحله از مراسم این ازدواج، حضور و مشارکت داشته است:

مرحله اول: طبق گزارش «اربلی» محدث و مورخ معروف در کشف الغمه، ضمن روایت مشروخی از امیر مؤمنان - ع -، در مورد ازدواج آن حضرت با فاطمه - س - چنین آمده است: «پس از گذشت یک ماه از مراسم عقد، برادرم عقیل نزد من آمد و ضمن اظهار مسرت از ازدواجم با دختر پیامبر چنین گفت: برادر! چرا از رسول خدا درخواست نمی‌کنی تا اجازه دهد همسرت را به خانهات بیاوری و با تشکیل زندگی جدید چشمان روشن‌تر و قلبمان شادمان‌تر شود؟ گفتم برادر! شرم و حیا از رسول خدا - ص - مانع از این درخواست گردیده است. آنگاه به من قسم داد که به همراه او به محضر رسول خدا - ص - برویم و...»^{۱۰}

مرحله دوم: بزرگ محدث شیعه، شیخ صدوق - ره - ضمن روایتی، جریان بدرقه و مشایعت حضرت زهرا به خانه امیر مؤمنان - ع - را نقل نموده و در آن روایت چنین آمده است که:

«رسول خدا - ص - فاطمه را بر شتر شهبای سوار نمود. سلمان افسار شتر را به دست گرفت و رسول خدا و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از پشت سرش با شمشیر کشیده، می‌رفتند و همسران پیامبر نیز در پیشاپیش، در حالی که سرود می‌خواندند، در حرکت بودند. (والنّبی و حمزة و عقیل و جعفر و اهل البیت یمشون خلفها مشهرین سیوفهم...)»^{۱۱}



۲) دفن شدن فاطمه بنت اسد در خانه عقیل

دومین شاهد تاریخی بر این که: مهاجرت عقیل به مدینه، در سالهای اول هجرت رسول خدا، پس از جنگ بدر (بی آن که فاصله‌ای باشد) بوده است، این است که پیکر پاک فاطمه بنت اسد، که در سال ششم از دنیا رفته، در داخل خانه‌ای که متعلق به عقیل بود و در کنار بقیع قرار داشت، دفن گردیده است و طبیعی است داشتن خانه مسکونی در شهری، ایجاب می‌کند که شخص از مدتی قبل در آنجا سکونت و اقامت داشته باشد. و عقیل طبق رسم آن روز، که به جهت احترام شخصیتها پیکر آنان را در داخل منازل به خاک می‌سپردند، پیکر مادرش را در داخل خانه خود با مباشرت رسول خدا - ص - دفن نموده است و در سالهای بعد جنازه عباس و همچنین اجساد مطهر ائمه چهارگانه - علیهم السلام - در همین محل به خاک سپرده شده است.^{۱۲}

ملاقات عقیل با معاویه

یکی دیگر از مسائل دوران زندگی عقیل بن ابیطالب، مسافرت او به شام و ملاقات وی با معاویه است. مخالفان سرسخت عقیل و کسانی که از او کینه به دل داشتند، برای تحقیر و اهانتش، از این سفر حداکثر استفاده تبلیغی را کردند و این موضوع را تحریف، بزرگ نمایی و به صورت مطلبی حساس و گاهی با لحن و تعبیر مخالفت و ضدیت با امیر مؤمنان - ع - و جدا شدن از آن حضرت و پیوستن به معاویه عنوان نمودند و بر ضد او بکار بردند و دوستانش نیز مانند سایر محورها و مسائل مورد بهره برداری مخالفان، همین مطالب را عنوان و تکرار کردند.

در اینجا به چند نمونه از تعبیراتی که بعضی از مورخان در این زمینه آورده‌اند، اشاره می‌کنیم و آنگاه به بررسی اصل موضوع می‌پردازیم:

۱ - ابن اثیر جزری می‌گوید:

«وكان مما أعانهم عليه مفارقتة أخاه علياً ومسيرة الى معاوية بالشام»^{۱۳}

«در تهاجم مخالفان عقیل بر او، چیزی که به نفع آنان تمام شد و یاریشان نمود

مفارقت و جدا شدن او! از برادرش علی و رفتنش به جانب معاویه در شام بود.»

۲ - همین جمله را ابن عبدالبر قرطبی بکار برده ولی به جای «مفارقتة أخاه»،

«مغاضبتہ آخاہ» آورده است؛ یعنی مخاصمه و دشمنی وی با علی! و سفرش به شام، بر مخالفانش کمک کرد.^{۱۴}

۳- ابن حجر عسقلانی چنین تعبیر می‌کند:
«أوکان قد فارق علیاً ووفد الی معاویة»^{۱۵}
«از علی جدا گردید و به معاویه پیوست.»

۴- زرکلی می‌گوید:

«و فارق اخاه علیاً فی خلافتہ فوفد الی معاویة فی دین لحقہ»^{۱۶}

۵- و ظاهراً ترجمه همین جمله است که در لغتنامه دهخدا آمده است:

«هنگامی که برادرش علی به خلافت رسید، از وی جدا شد و به معاویه پیوست.»^{۱۷}

۶- و شاید ناروا ترین نسبتی که در مورد سفر عقیل بنی‌هاشم به وی داده شده، مرتبط کردن این سفر با رد درخواست کمک مالی وی از سوی امیر مؤمنان - ع - می‌باشد که چون آن حضرت برای رفع نیاز و درخواست کمک عقیل پاسخ مثبت نداد، او هم بلافاصله راه شام را در پیش گرفت و با معاویه ملاقات نمود و خواسته خود را از دست دشمن اسلام که در حال جنگ و ستیز با برادرش امیر مؤمنان - ع - بود تأمین نمود!

از جمله این مورخان، ابن اثیر جزری است که می‌گوید:

عقیل پس از یأس از امیرمؤمنان گفت:

«انی أت معاویة فأذن له فأتی معاویة»؛

«منهم به سوی معاویه می‌روم علی بدو اجازه داد او هم به نزد معاویه رفت.»^{۱۸}

۷- در عمدة الطالب آمده است:

«هرب عقیل الی معاویة»؛ «عقیل از امیر مؤمنان جدا شد و به سوی معاویه فرار نمود.»^{۱۹}

۸- ذهبی هم می‌نویسد:

«چون علی - ع - به خواسته او جواب مثبت نداد، عقیل گفت:

«أذهب الی من أوصل منک، فذهب الی معاویة»؛

«منهم نزد کسی خواهم رفت که از تو مهربانتر و دلجو تر است! لذا به نزد معاویه رفت.»^{۲۰}

۹- و بالاخره مامقانی - ره - با این که بعضی از فضائل عقیل را نقل نموده، ولی ظاهراً



تحت تأثیر گفتار نویسندگانی مانند جزری و ذهبی قرار گرفته، می‌گوید:

«وَمَا وَرَدَ فِي ذِمَّةِ مَنْطِقٍ بِمَضِيَّةٍ إِلَى مَعَاوِيَةَ لِأَجْلِ حَطَامِ الدُّنْيَا وَتَرْكِهِ أَخَاهُ عَلِيًّا... وَنَحْنُ أَكْرَامًا لِأَجْلِ أَخِيهِ عَلِيٍّ وَابْنِ عَمِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِهِ مُسْلِمٍ لِنَسْكَتِ عَنْهُ! لَيْكُنَا لَا نَتَّقُ بَخِيرَهُ.»^{۲۱}

این بود چند نمونه از آنچه که مورخان درباره سفر عقیل به شام و ملاقات وی با معاویه نوشته‌اند و طبیعی است هر خواننده‌ای به این منابع و کتابها مراجعه کند و گفتار این نویسندگان از شیعه و اهل سنت را مورد مطالعه قرار دهد، قضاوتی همانند نظریه همین منابع و نویسندگان خواهد داشت که نه از راه تحقیق بلکه به صورت تقلید، نویسنده‌ای به نقل متن یا ترجمه گفتار نویسنده دیگر بسنده نموده است. ولی به طوری که ملاحظه خواهید کرد و از دلایل زیاد از جمله نامه عقیل به امیر مؤمنان - ع - و پاسخ آن حضرت، که یک سند زنده و محکم است، به دست می‌آید این است که مسافرت عقیل به شام نه بعنوان مفارقت و یا به صورت فرار از حکومت امیر مؤمنان - ع - و نه اصلاً در حال حیات آن حضرت صورت گرفته، بلکه:

اولاً: این سفر پس از شهادت آن بزرگوار و در زمانی است که صلح ظاهری حاکم بود. ثانیاً: منظور از این سفر نه پیوستن به معاویه و یا به جهت نیل بحطام و زخارف دنیایی بود بلکه با هدف تبیین فضائل و مظلومیت و اعلان موضع حقانیت امیر مؤمنان - ع - و انتقاد و اعتراض بر انحراف معاویه انجام گرفت.

تاریخ ملاقات عقیل با معاویه

به طوری که اشاره شد، دلائل متعدد تاریخی، مؤید این واقعیت است که ملاقات عقیل با معاویه، پس از شهادت امیر مؤمنان و بعد از انعقاد صلح و آتش‌بس بین امام مجتبی - ع - و معاویه و پس از برقراری نوعی ارتباط در میان مدینه و شام و پیدایش جو عدم تخاصم علنی در میان دربار اموی و خاندان عصمت صورت گرفت، که اینک برای تأیید این موضوع، از سه مطلب استفاده می‌کنیم:

۱ - مفهوم مکاتبه عقیل با امیر مؤمنان

یکی از این دلائل، متن مکاتبه‌ای است که میان عقیل و امیر مؤمنان - ع - به عمل آمده است.^{۲۲} و این مکاتبه شاهد گویا است بر این که این سفر پس از شهادت امیر مؤمنان به وقوع پیوسته است؛ زیرا این نامه که تاریخ نگارش آن اواخر دوران حیات امیر مؤمنان است، بیانگر کمال اخلاص و ارادت عقیل نسبت به مقام ولایت و اظهار از خودگذشتگی او و فرزندانش نسبت به امیر مؤمنان - ع - است و پاسخ آن حضرت که تأیید ادعای عقیل و صحه گذاشتن بر این حقیقت می‌باشد، بیانگر این است که ملاقاتی بین عقیل و معاویه قبل از این تاریخ صورت نگرفته است چرا که: از نظر زمان، در بقیه ایام حیات امیر مؤمنان برای چنین ملاقاتی فرصتی باقی نبود.

و از لحاظ فکری - عقیدتی نیز با توجه به متن نامه در دوران حیات امیر مؤمنان - ع - چنین امری قابل قبول نیست؛ زیرا عقیل در این نامه پیوستن گروه عبدالله بن ابی سرح به معاویه را به عنوان عداوت و دشمنی با خدا و رسول و دلیل بر اطفاء و خاموش کردن نور الهی معرفی می‌کند و می‌گوید:

«قللت لهم الى أين يا أبناء الثائنين أبعوا به تلحقون عداوة والله منكم قديماً غير مستنكرة تريدون بها اطفاء نور الله و تبدیل امره»

چگونه ممکن است که او با این فکر و عقیده و بینش، خودش بدون تغییر جو حاکم و تحول وضع موجود و در شرایطی که فشارها و دشمنیها از سوی معاویه نسبت به امیر مؤمنان - ع - و شیعیانش هر روز تشدید می‌شود جبهه حق را ترک کند و به سوی معاویه و جبهه باطل روی آورد و این گناه بزرگ را، که خود آن را عداوت با خدا و اطفای نور الهی» تعبیر می‌کند، مرتکب شود.

۲ - نظر مورخان

دلیل دیگر بر این حقیقت، نظر مورخان مورد اعتماد و محقق است که طبق نقل ابن ابی الحدید این گروه از مورخان معتقدند که سفر عقیل به شام، پس از شهادت امیر مؤمنان - ع - انجام گرفته است. او می‌گوید:

«فأما عقيل فالصحيح الذي اجتمع عليه ثقات الرواة عليه انه لم يجتمع مع معاوية

الآ بعد وفاة امير المؤمنين - ع -^{۲۳}.

خود او نيز در جای ديگر همين نظريه را تأييد می‌کند و می‌گويد:

«وهذا القول هو الأظهر عندی»^{۲۴}

ويکی از دلائل آن همين نامه عقيل را ذکر می‌کند که ما قبلاً در اين مورد بحث کرديم.

۳ - مضمون مکالمه معاويه با عقيل

سومين مسأله‌ای که در مورد ملاقات عقيل با معاويه مطرح است و دليل بر وقوع آن پس از شهادت امير مؤمنان - ع - است پرسش و پاسخی است که بين معاويه و عقيل روی داده و معاويه درباره موقعيت اجتماعی امام حسن مجتبی و ابن زبير و ابن عمر و ابن عباس و مروان پرس و جو کرده و در اين مورد از عقيل نظرخواهی نموده است. و اينها افرادی بودند که پس از شهادت امير مؤمنان - ع - هر یک به عنوانی و بلحاظ خاصی در صحنه اجتماعی و مذهبی ظاهر گرديده و برای معاويه رقيب و مخالف محسوب می‌شوند که با وجود امير مؤمنان - ع - و در حال حیات آن حضرت چنین موقعيت برای آنان وجود نداشت. بلاذری در اين مورد نقل می‌کند:

«روزی در حالی که ياران معاويه در اطراف او جمع بودند، عقيل وارد مجلس گرديد. معاويه در ضمن گفتگو خطاب به وی چنین گفت:

«يا ابا يزيد أخبرني عن الحسن بن علي»؛ «از حسن بن علي برایم بگو.»

عقيل: از امروز موجه ترين و شريفترين شخصيت در خاندان قریش است.

معاويه: اما ابن زبير؛ او دارای چه موقعیتی است؟

عقيل: او، هم زبان، هم نيزه و سنان قریش است، اگر خودش را تباه نکند.

معاويه: ابن عمر چگونه است؟

عقيل: او دنيا را در حالی که روی آورده بود ترک نمود و آن را به شما وا گذاشت و به

سوی آخرت روی آورد ولی به هرحال فرزند فاروق است.

معاويه: مروان چگونه است؟

عقيل: او! او مردی است که به شدت علاقمند به اقوامش می‌باشد؛ بطوری که اگر

کودکان شیرخوار قریش هم از او حمايت کنند دنيايشان آباد خواهد شد.

معاويه: از ابن عباس بگو.

عقيل: آنچه می‌توانست از دانش فراگرفت، «او با سياست کاری ندارد...»

پرسش‌های معاویه دربارهٔ این افراد، که پس از شهادت امیر مؤمنان وارد صحنه شده‌اند و چند تن از آنان نیز، پس از مدتی نه چندان دور، هر یک در بخشی از کشور بزرگ اسلامی به خلافت ظاهری دست یافته‌اند و پاسخ عقیل دربارهٔ شخصیت حسن بن علی - ع - و موقعیت ابن عمر و ابن عباس، همه نشانگر این است که این ملاقات و گفتگو، به هنگامی صورت گرفته است که از دیدگاه معاویه رقیب اصلی؛ یعنی امیر مؤمنان - ع - با شهادت خود از صحنه خارج گشته و معاویه از این جهت نگرانی نداشته و به جای وی افراد دیگری پیدا شده‌اند که هر یک از آنان بلحاظ خاصی مورد توجه گروهی قرار گرفته‌اند و ممکن است برای معاویه مشکل آفرین باشند. آری با وجود امیرمؤمنان، عقیل نبایستی امام مجتبی - ع - را بعنوان اولین شخصیت از لحاظ وجهه معرفی کند و

نتیجه این که هم متن مکاتبهٔ عقیل و هم نظریهٔ مورخان موثق و مورد اعتماد و هم محاوره و گفتگوهایی که میان معاویه و عقیل واقع شده، همه مؤید این معنا است که ملاقات عقیل با معاویه در حال حیات امیر مؤمنان - ع - صورت نگرفته است.

کیفیت ملاقات

در کیفیت ملاقات عقیل با معاویه، دو نکتهٔ جالب و مهم وجود دارد که متأسفانه از دید مورخان مخفی مانده و یا احياناً در مخفی کردن آن تعمّدی در کار بوده است.

۱- سخن گفتن از موضع قدرت

معمولاً کسانی که نزد معاویه می‌رفتند و با وی ملاقات می‌کردند، حتی بیشتر افرادی که به هر انگیزه‌ای از امیر مؤمنان جدا شده و به معاویه می‌پیوستند، در گفتگوهای خود با وی، از روی ترس و اجبار و یا از روی تملّق و چاپلوسی، از موضع ضعف سخن می‌گفتند و معاویه را به عنوان «امیر المؤمنین!» یا «خلیفهٔ رسول الله!» مخاطب قرار می‌دادند. در این میان تعداد انگشت شماری از یاران امیر مؤمنان - ع - بودند که در ملاقاتشان با معاویه، با وجود جوّ اختناق و ارباب و تهدیدی که حاکم بوده، جان برکف نهاده و به جای اظهار عجز و ضعف با درستی و از موضع قدرت با وی سخن گفته و به جای «یا امیرالمؤمنین» از کلمهٔ «یا معاویه»

استفاده نمودند و عقيل بن ابیطالب يکي از اين افراد است که آنچه در منابع تاريخي در گفتگوي وي با معاويه نقل شده، شاهد بر اين مدعاست و اگر غير از اين بود مسلماً نقل مي‌گريد، همانگونه که درباره ديگران نقل گرديده است.

و باتوجه به شرايط آن روز و سخت‌گيريهاي درباريان معاويه، اين يک حقيقي است والا و قابل تحسين و شاهد ديگري است بر اين که در ملاقات عقيل با معاويه کوچکترين تمايل نسبت به وي و يا پيوستن بدو و فاصله گرفتن از خط و مشي و اهداف امير مؤمنان و جدا شدن از مقام ولايت در ميان نبوده است.

۲- بيان فضائل امير مؤمنان - ع -

علي‌رغم حساسيت عجيبی که نسبت به اين ملاقات و ضبط و نقل گفتگوهاي عقيل و معاويه و حذف و اضافه‌هائي که در اين مورد وجود داشته و بخشهاي متعددی از اين محاورات در منابع تاريخي هواداران حکومتها نقل گرديده است، در تمام اين گفتگوها تا آنجا که به دست ما رسيده، آنچه از سوي عقيل مطرح شده دفاع از شخصيت امير مؤمنان و بيان فضائل و توصيف زهد و تقواي اميرمؤمنان - ع - و تعريف و حمايت از ياران آن حضرت و نکوھش از معاويه بوده است و علي‌رغم خواست معاويه و سؤال پيچ نمودن وي که بلکه بتواند کلمه‌اي در مدح خود و ذم و قدح اميرمؤمنان از زبان عقيل بشنود، حتی به يک مورد و به يک جمله‌اي که در آن کوچکترين بي‌توجهي به شخصيت امير مؤمنان و تعريض بر عملکرد و انتقاد از روش آن حضرت و يا مُشعر بر تعريف و توصيف از معاويه باشد، دست نيافتيم، گرچه يک مطلب جعلی دست مایه مخالفان عقيل باشد که اگر در اين جهت کوچکترين مطلبي وجود داشت، نه تنها به نقل آن مبادرت مي‌ورزيدند بلکه همين موضوع را بزرگ نمايي نموده، همانند اصل سفر عقيل به صورت بهترين وسيله تبليغي بر ضد وي بکار مي‌گرفتند.

آري عقيل در ملاقات با معاويه، گذشته از دفاع از شخصيت امير مؤمنان و بيان شخصيت ياران آن حضرت، از بعضي فضائل اميرمؤمنان - ع - سخن گفته است که اگر او نمی‌گفت و از زبان او نقل نمی‌گردید، مانند خیلی از فضائل آن بزرگوار، کسی بر آن آگاهی نمی‌یافت و بطور کلی به دست فراموشي سپرده می‌شد.

عقیل در شرایطی این فضائل را نقل نموده است که نه تنها نقل فضائل امیر مؤمنان در سراسر جهان اسلام ممنوع بود و نقل فضیلت او بزرگترین جرم محسوب می‌شد، بلکه به جای فضائل حدیثهای ساختگی در نکوهش آن بزرگوار رواج داشت و آن حضرت در خطبه‌های جمعه مورد لعن قرار می‌گرفت.^{۲۵}

عقیل در شرایطی و در مجلس و محفلی به نقل این فضائل لب‌گشوده و از مظلومیت امیر مؤمنان - ع - دفاع نموده است که خود آن حضرت چنین دفاع را، حتی از سوی کسانی که بعنوان اعتراض او را ترک نموده و به معاویه پیوسته‌اند، ستوده و کشته شدن آنها را در این راه، شهادت در راه خدا معرفی کرده است.^{۲۶}

اینک چند نمونه از گفتگوهای عقیل و معاویه را، که درباره امیر مؤمنان بوده، می‌آوریم تا روشن شود آنچه عقیل درباره آن حضرت گفته است، دفاع و بیان فضیلت و تجلیل صریح از شخصیت آن بزرگوار و نکوهش از معاویه بن ابوسفیان بوده است:

۱ - ثقفی در الغارات نقل می‌کند:

پس از ورود عقیل به شام، معاویه یکصد هزار درهم پول در اختیار وی قرار داد و این جمله را هم گفت: «یا ابایزید انا خیر لك أم علی؟» «عقیل! آیا من برای تو بهترم یا برادرت علی؟»

عقیل در پاسخ وی گفت: «وجدتُ علیاً أنظر لنفسه منه لی و وجدتک أنظر لی منک لنفسک.»

«معاویه! علی را چنین یافتم که دقت و نظارتش برای نجات خویش بیش از این بود که مرا ملاحظه کند و تو را چنین یافتم که ملاحظات نسبت به من بیش از نجات خویشنت می‌باشد.»^{۲۷}

۲ - و نیز بنا به نقل بلاذری، معاویه در مجلسی به عقیل گفت:

«یا ابایزید انا خیر لك من أخیک علی!»، «من برای تو از برادرت علی بهترم!» عقیل در پاسخ وی گفت:

«ان أخی أثر دینه علی دنیاہ و أنت أثر دنیاك علی دینك، فآخی خیر لنفسه منك علی نفسك و أنت خیر لی منه»^{۲۸}

«برادرم دینش را بر دنیا مقدم ساخت و تو دنیا را بر دینت، پس برادرم برای دین خود بهتر است از تو نسبت به دینت و لذا برای دنیای من تو بهتر از او هستی.»



۳ - در مجلس دیگری معاویه چنین گفت:

«اگر عقیل نمی‌دانست که من برای او بهتر از برادرش هستم، هیچگاه در نزد ما توقف نمی‌کرد، عقیل در پاسخ وی گفت: «أُخِي خَيْرُ لِي فِي دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ لِي فِي دُنْيَايَ وَقَدْ أَثَرْتَ دُنْيَايَ وَاسْتَلَّ اللَّهُ تَعَالَى خَاتِمَةَ الْخَيْرِ»^{۲۹}؛ «برادرم از لحاظ دینی برایم بهتر بود و تو از لحاظ دنیا، و من اینک دنیا را در پیش گرفته‌ام و از خدا می‌خواهم عاقبت کارم را نیکو گرداند.»

۴ - روزی معاویه از عقیل پرسید:

«کیف ترکت علیاً و أصحابه؟» «علی و یارانش را چگونه دیدی؟» عقیل گفت: «كَانَهُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَنَّهُمْ لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ فِيهِمْ. وَكَانَكَ وَأَصْحَابُكَ أَبُو سَفْيَانَ وَ أَصْحَابُهُ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَرِ أَبَا سَفْيَانَ فِيكُمْ»^{۳۰}؛ «گویی آنان یاران و اصحاب پیامبرند، فقط رسول خدا را در میانشان ندیدم اما تو و یارانت را همانند ابوسفیان و یاران ابوسفیان دیدم، جز این که خود ابوسفیان را در میان شما ندیدم.»

۵ - فضیلتی که تنها از زبان عقیل می‌شنویم:

دربارهٔ اهتمام امیر مؤمنان به بیت‌المال و این که همهٔ افراد در بهره‌برداری از آن، حتی از نظر زمان نیز مساوی و برابرند و برای کسی حق تقدم نیست، مطلبی از عقیل نقل شده که او حادثه و فضیلتی را در مجلس معاویه مطرح نموده است و ظاهراً از هیچ کس نقل نشده و در هیچیک از منابع تاریخی و حدیثی نیامده است و اگر این فضیلت را از زبان عقیل شنیده بودیم؛ مانند فضائل بسیار دیگر از امیر مؤمنان و سایر ائمه - علیهم السلام - به دست فراموشی سپرده می‌شد.

ابن ابی الحدید این حادثهٔ جالب تاریخی را چنین آورده است:

معاویه روزی داستان آهن داغ شده را، که در میان او و امیر مؤمنان - ع - واقع شده، پرسید.^{۳۱} عقیل گریه کرد و گفت:

«معاویه! برادرم علی در مورد بیت‌المال داستانی جالبتر از این دارد، اول آن را بگویم سپس داستان آهن داغ شده را. آنگاه چنین گفت: برای حسین فرزند برادرم میهمانی وارد شد و او برای پذیرایی میهمان یک درهم قرض کرد و با آن نان تهیه نمود و چون برای خورشت چیزی نداشت از قنبر خادم علی - ع - خواست تا یکی از چند مشک عسلی را که از یمن آمده بود، باز کند و مقداری عسل برای پذیرایی میهمان در اختیار وی قرار دهد. پس از چند روز که چشم علی به مشک افتاد، فرمود: قنبر!

گویا این مشک باز شده است. قنبر جریان را برای حضرت عرض کرد و علی از این پیشامد خشمگین گردید و فرمود: حسین را حاضر کنید، آنگاه تازیانه را به سوی وی بلند کرد که صدای حسین بلند شد: «بِحَقِّ عَمِّی جَعْفَر!»؛ «پدرجان تو را به جان عمویم جعفر آرام باش!» هرگاه او را به حق جعفر قسم می دادند، ساکت می شد. وقتی ناراحتی اش فرو نشست، فرمود: فرزندم! چرا قبل از تقسیم بیت المال از غسل برداشته ای؟! عرض کرد: پدر! ما هم در آن سهمی داریم و به هنگام تقسیم محاسبه می کنیم. علی - ع - فرمود: «پدرت به قربانت، گرچه تو در آن حق داری، لیکن نباید پیش از سایر مسلمانان از حق خود استفاده کنی؛ «اما لولا اُنی رأیت رسول الله - ص - یَقْبَلُ ثَنیتَكَ لِأَوْجَعْتَكَ ضَرْباً»؛ «اگر خود شاهد نبودم که رسول خدا لب و دندان را می بوسید، با تازیانه می آزر دمت.» عقیل می گوید: آنگاه علی یک درهم از لای پیراهنش درآورد و به قنبر داد و دستور داد که با آن بهترین غسل را تهیه کند، معاویه! بخدا سوگند من به دستهای علی تماشا می کردم که چگونه دهانه مشک را باز کرده و قنبر آن غسل را به مشک می ریخت و خود علی دهانه مشک را محکم می بست و این در حالی بود که اشک از چشمان وی جاری بود و در حق حسین - ع - دعا می کرد. (والله لکأنی أنظر إلی یدی علی و هی علی فم الزق و قنبر یقلب العسل فیه، ثم شده و جعل یبکی و یقول اللهم اغفر للحسین فانه لم یعلم) ۳۲

معاویه وقتی این جریان را از زبان عقیل شنید، گفت:

از کسی یاد کردی که فضیلتش قابل انکار نیست. خدا رحمت کند ابوالحسن را. او بر گذشتگان سبقت جست. و آیندگان را بر خاک عجز نشانید. «عقیل! اینک داستان حدیده محمّاه را بگو.

عقیل گفت: ماجرا از این قرار است که قحطی و تنگ دستی سختی بر من روی آورد و از علی - ع - استمداد نمودم، اما او اعتنایی نکرد. دست اطفالم را گرفتم در حالی که فقر و نداری از سر و صورت آنان ظاهر بود. نزد او رفتم و برای رفع فقر و گرسنگی یاری جستم. علی گفت: اول مغرب به نزد من آی. وقت موعود در حالی که یکی از فرزندانم دست مرا گرفته بود در نزد وی حاضر شدم. به فرزندم گفت: تا دور شود، آنگاه به من گفت: عقیل! بگیر، من هم، از آنجا که فقر و تنگ دستی عذابم می داد، به خیال این که کیسه درهم و دیناری تحویلم می دهد با حرص و اشتیاق گرفتم. ناگاه دستم را به قطعه آهنی داغ گذاشتم. آنچنان داغ بود که گویی آتش از آن متصاعد است! آن را دور انداختم و مانند گاوی که در زیر کارد سلاخ قرار گیرد، نعره



کشیدم. علی گفت: «مادر به عزا! این نعره تو، از آهنی است که با آتش دنیا داغ شده است، فردا من و تو چگونه خواهیم بود اگر با زنجیرهای جهنم ما را ببندند! و این آیه را خواند: «إِذَا لَأَغْلَالٌ فِي أَعْنَاقِهِمُ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ»^{۳۳} سپس فرمود: عقیل! تو در نزد من بیش از سهمی که خدا قرار داده، حقی نداری، مگر آنچه را که می‌بینی. اینک به خانه‌ات باز گرد.»

معاویه با شنیدن این حادثه از سر اعجاب، این جمله را بر زبان می‌راند: «هیبهات هیبهات که مادرها از آوردن فرزندی مانند علی عقیمند. (عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ)^{۳۴}»
۶- دفاع عقیل از یاران امیر مؤمنان - ع -

در این چند نمونه از گفتگوهای عقیل با معاویه، ملاحظه نمودید که او گاهی با یک جمله کوتاه و گاهی با بیان یک حادثه، توانسته است حق مطلب را درباره امیر مؤمنان - ع - بیان کند و برخلاف خواسته معاویه از روش آن حضرت با مدح و نیکی یاد کند و در عین حال از راه و روش معاویه انتقاد نماید.

گفتنی است، مراجعه به منابع، این حقیقت را ثابت می‌کند که دفاع عقیل منحصر به شخص امیر مؤمنان - ع - نبوده بلکه گاهی که بحث و گفتگو به اصحاب و یاران آن بزرگوار منتهی می‌شد، عقیل با صراحت کامل از آنها نیز دفاع می‌نمود و علی رغم کراهت معاویه از شنیدن فضائل و صفات نیک آنان، به ذکر آنها پرداخته است.
یکی از این موارد را مسعودی، طی گفتار مشروحی که بین عقیل و معاویه واقع شده، نقل نموده است و ما خلاصه آن را می‌آوریم:

وی می‌نویسد:

روزی عقیل وارد مجلس معاویه شد و معاویه از این که برادر علی بن ابیطالب به نزدش آمده، شادمان گردید و در ضمن اکرام و احترام از وی پرسید: عقیل! علی را چگونه دیدی؟

عقیل پاسخ داد: «عَلَى مَا يَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَلْقَيْتُكَ عَلَى مَا يَكْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ «او را آنچنان دیدم که خدا و رسولش از وی راضی بود و تو را آنچنان دیدم که خدا و پیامبرش از تو ناراضی است»

معاویه: عقیل! اگر میهمان ما نبودی، پاسخ تو آنچنان بود که تو را می‌آزرد. سپس برای این که گفتار عقیل را قطع کند تا سخن تلخ دیگری از وی نشنود، مجلس را

ترک نمود. روز بعد بار دیگر عقیل را احضار و همان پرسش قبل را تکرار کرد: «کیف ترکت علیاً أذاك؟» عقیل پاسخ داد: «ترکته خیراً لنفسه منك و أنت خیرٌ لی منه.»؛ «او را بگونه‌ای دیدم که برای خودش بهتر بود و تو برای من بهتری» معاویه: عقیل! پیری و گذشت زمان، تو را تغییر نداده و هنوز هم با وجود افرادی از بنی‌هاشم، به خود می‌بالی. عقیل: «ولکن أنت یا معاویة اذا افتخرت بنوأمیة فیمن تفتخر؟»؛ «معاویه! اگر بنی امیه بخواهد با وجود افرادی از این قبیله افتخار کند، تو با کدام یک از سرشناسان آنها به خود افتخار می‌کنی»

معاویه: ای ابایزید، به خدایت سوگند، ساکت باش؛ زیرا من منظوری نداشتم اما می‌خواهم از وضع یاران علی که به آنها آگاهی کامل داری پرسم، معاویه آنگاه از آل «صوحان» که چند برادر و در ارادت و صمیمیت نسبت به امیر مؤمنان شهرت داشتند، شروع کرد. عقیل از میان آنان اول دربارهٔ صعصعه سخن گفت: «عظیم الشان، غضب اللسان، قائد فرسان، قاتل أقران، قلیل النظیر»؛ «او مردی است دارای مقامی بس بلند، در گفتار شیرین زبان، در جنگ فرماندهی شجاع، قاتل همواران و بالأخره مردی است کم نظیر.»

آنگاه چنین گفت: و اما برادرانش زید و عبدالله به سیلی می‌مانند که صفوف دشمن در مقابلش تاب مقاومت ندارد و به کوه بلندی شبیهند که دیگران در سختیها به آنها پناه می‌برند. مردانی هستند سراپا اراده و تصمیم، بطوری که هیچ سستی بدان راه ندارد.

نامهٔ تشکرآمیز صعصعه بن صوحان

مسعودی می‌گوید:

چون گفتگوی عقیل با معاویه و حمایت و دفاع او از فرزندان صوحان، به صعصعه رسید، طی نامه‌ای از عقیل تشکر و سپاسگزاری نمود. جمالتی از نامه‌اش را می‌آوریم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، ذکرالله اکبر و به یستفتح المستفتحون و أتمم مفاتیح الدنیا و الآخرة، فقد بلغ مولاك كلامك عدواً له و عدو رسولہ فحمدت الله علی ذلك و سألته أن یفی بك الی الدرجة العلیا...»

«... یاد خدا بزرگترین ذکرها است و هر امری باید با یاد و نام او شروع شود و شما خاندان، مفاتیح و کلیدهای خیر دنیا و آخرت هستید. این خادم و غلام تو گفتار تو را

که با دشمن خدا و دشمن رسولش انجام گرفته دریافت نمود، از خداوند مسألت دارم
تو را بر این اظهار حقیقت از مقامی والا برخوردار سازد.»^{۳۵}

نتیجه:

نتیجه‌ای که از این بخش از بحث می‌گیریم این است که طبق دلائل و شواهدی که ذکر کردیم، سفر عقیل به شام در حال حیات امیر مؤمنان - ع - صورت نگرفته بلکه این سفر در شرایط هدنه و آتش بس و در زمانی که به صورت ظاهر معاویه حاکم و فرمانروای مطلق کشور اسلامی بود، به وقوع پیوسته و طبعاً عناوینی مانند مفارقت وی از امیر مؤمنان و پیوستن او به معاویه یا جواب رد دادن امیر مؤمنان به خواسته او و فرارش به سوی معاویه بی‌اساس و ساختگی خواهد بود. گرچه چنین عناوین و انگیزه‌ها در اثر تکرار و انتقال از یک کتاب به کتاب دیگر در خواننده موجب شک و تردید شود، بخصوص اگر این کتابها دارای اسم و رسمی باشند یا به وسیله پیروان اهل بیت تألیف و تصنیف گردند.

گذشته از این، آنچه در مورد این سفر و از ملاقات عقیل با معاویه نقل شده، بیان فضائل امیر مؤمنان و یاران آن حضرت و نکوهش از معاویه و یاران او بوده است و این واقعیت بیانگر یک هدف مقدس و انگیزه معنوی است جز آنچه مورخان عنوان نموده و بر ضد عقیل کار برده‌اند.

● پی‌نوشتها:

- ۱ - الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۲۱۸
- ۲ - ج ۷، ص ۲۵۴
- ۳ - الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۲۹
- ۴ - تاريخ اسلام عهد معاویه، ص ۸۴
- ۵ - انساب الأشراف، ج ۲، ص ۶۹
- ۶ - ابن سعد در طبقات، ج ۴، ق ۱، ص ۳۰ می‌گوید: «وكان عقیل مخرج من بنی هاشم کرهاً الى پدر فاسر يومئذ».
- ۷ - تاريخ طبری حوادث سال دوم هجرت: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۹؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۷
- ۸ - معارف، چاپ دوم، ص ۶۸
- ۹ - مرحوم سید بن طاووس در اقبال با اسناد از شیخ مفید در کتاب حقائق الرياضش در اعمال ماه محرم نقل می‌کند: «وليلة احدى وعشرين منه و كانت ليلة خميس سنة ثلث من الهجرة كانت زفاف فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - الى منزل امير المؤمنين - عليه السلام - يستحب صومه شكراً لله بما وقف من جمع حجه و صفيته».

- ۱۰ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۰
- ۱۱ - به نقل مناقب، ج ۳، ص ۳۵۴، از مولد فاطمه - سلام الله علیها -
- ۱۲ - گفتنی است که در شماره‌های پیشین این فصلنامه، در این زمینه بطور مشروح و مستدل بحث نموده‌ایم از این رو، در اینجا به همین اشاره، بسنده می‌کنیم.
- ۱۳ - اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳
- ۱۴ - استیعاب مطبوع در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۱۵۸
- ۱۵ - اصابه، ج ۲، ص ۴۹۴
- ۱۶ - اعلام، ج ۴، ص ۴۴۲
- ۱۷ - واژه عقیل.
- ۱۸ - اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳
- ۱۹ - عمده الطالب، ص ۳۱
- ۲۰ - تاریخ اسلام عهد معاویه، ص ۸۶
- ۲۱ - تنقیح المقال، واژه عقیل.
- ۲۲ - متن این نامه را در شماره ۱۴ فصلنامه ملاحظه فرمایید.
- ۲۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۰
- ۲۴ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۱
- ۲۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴ تا ۴۶ و سیری در صحیحین از نویسنده مقاله، ج ۱، ص ۴۴
- ۲۶ - آنگاه که امیر مؤمنان - ع - به نجاشی شاعر مخصوص حد شرابخواری جاری نمود، اعضای فامیل او؛ از جمله طارق بنی نهدی به همراه نجاشی از کوفه فرار و به معاویه پیوستند. در یک جلسه، معاویه از امیر مؤمنان - ع - بدگویی کرد، طارق با این که از آن حضرت بریده بود ولی نتوانست تحمل کند و به مقام پاسخگویی برآمد. این جریان که در حضور امیر مؤمنان - ع - نقل شده حضرت فرمود: «لو قتل أخو بنی نهی یومئذ لقتل شهیداً». نک: الغارات ثقفی، ج ۲، ص ۵۴۵ - ۵۴۰
- ۲۷ - الغارات، ج ۲، ص ۵۵۱
- ۲۸ - اناب الأشراف، ج ۲، ص ۷۳
- ۲۹ - اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳ استیعاب مطبوع در حاشیه؛ اصابه، ج ۳، ص ۱۵۸
- ۳۰ - اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳
- ۳۱ - جریان آهن داغ شده در نهج البلاغه، در ضمن خطبه ۲۱۹ آمده است.
- ۳۲ - این جریان گویای مراعات احتیاط شدید و سخت گیری امیر مؤمنان - ع - در مقام امامت مسلمانان و حمایت آن حضرت از اموال عمومی، به عنوان «رهبر جامعه» است که کوچکترین اغماض را و لو در باره فرزندش روا نمی‌داند و اما در مورد حسین بن علی - ع - بعنوان فردی از افراد جامعه، با شرایط خاص و ضرورت موجود، استفاده نمودن از سهم اختصاصی خود، با نظارت خازن بیت المال کار خلافی نبود؛ زیرا به فرض وقوع عمل خلاف، هیچ رادع و مانعی نمی‌توانست امیر مؤمنان - ع - را از اجرای تعزیر جلوگیری کند.
- ۳۳ - غافر: ۷۱
- ۳۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳
- ۳۵ - مشروح این بخش از گفتار عقیل و نامه صعصعه در مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵ آمده است.